



روایت سقوط

🔗 «دوست دارم کثافت رو

نشون بدم، هنر من همینه»

این جمله را باید چکیده و

عصاره آثار داستانی چارلز

بوکوفسکی دانست. آنهایی

که از بوکوفسکی نخوانده‌اند احتمالا تصویری از او ندارند، ولی هرکس يك اثر از او خوانده باشد تصدیق می‌کند که بوکوفسکی در این جمله خلاصه شده است.

«جنوب بدون شمال» مجموعه داستانی از این نویسنده مهاجر آمریکایی که در آن روایت‌هایی از زندگی فرودستان جامعه را برای خواننده‌اش بازگو کرده و تلاش می‌کند صدای آنها باشد. نویسنده‌ای که بی‌پرده نویسی و بی‌محابا نوشتن مهم‌ترین خصیصه آثارش است و خواننده ممکن است حین مواجهه با داستان‌های بوکوفسکی حتی دلزده شود و نتواند این حجم از رئالیسم را تحمل کند. این نویسنده که خصلت هنجارشکنی و نوشتن به سبک رئالیسم کثیف را به او نسبت داده‌اند، در این مجموعه داستان نیز مانند سایر آثارش به زندگی طبقه فرودست، افراد حاشیه‌ای جامعه، بیکاری و روابط اجتماعی آدم‌ها در آمریکای پردازد.

شاید لقبی که مجله تایم به این نویسنده داده توصیف دقیقی از او باشد. «مرشد فرودستان» توصیفی است که به او داده و او تاثیرگذارترین اقتدا شده‌ترین نویسنده آمریکایی است که سبک خاص او بسیاری را دنبال او کشاند و رئالیسم کثیف را گسترش داد.

شاید بسیاری بگویند که این حجم از «کثافت» در يك داستان آزادهنده باشد، ولی نباید فراموش کنیم در جهانی که رسانه‌های آمریکایی و هالیوود مشغول نمایش جهان رنگی و پرزرق و برق هستند داستان‌های او می‌تواند خواننده را با واقعیت‌های گفته نشده در

این رسانه‌ها بیشتر آشنا کند.

در داستان‌های این کتاب روزمرگی و بی‌هدفی انسان فرودست در آمریکای سرمایه‌داری به خوبی نمایش داده شده و خواننده در داستان‌های این کتاب در جریان اتفاقاتی قرار می‌گیرد که انسان را به زوالی تحمیلی می‌کشاند. زوالی که به صورت جبری از سوی جامعه ایجاد شده و انسان معاصر ناچار اگر نتواند در برابر آن ایستادگی کند مجبور است در برابر آن زانو بزند. بوکوفسکی نشان می‌دهد شرایط چگونه انسان را به سمت نابودی می‌کشاند و گریزی از این نابودی ندارد. بوکوفسکی در داستان‌هایش روایت سقوط را بازگو می‌کند؛ سقوط فضایل انسانی در جامعه‌ای که انسان‌ها به عنوان يك واحد انسانی ارزش ندارند، بلکه ارزش آنها در موجودی حساب بانکی یا بوی بدن‌شان است. او سعی می‌کند نشان دهد اگر انسانی مجبور می‌شود به خفت تن دهد بر اثر جبری است که انسان‌ها و جامعه مدرن بر او تحمیل کرده است.

بوکوفسکی مانند انسان‌های داستان‌هایش است و در بسیاری از داستان‌ها خواننده حس می‌کند که راوی همان نویسنده است.

این مجموعه داستان را نشر افق با ترجمه شهرزاد لولاچی منتشر کرده است.

مهری سلیمی

روزنامه‌نگار

کتاب جهان معلول ساز را مرور کرده‌ایم

جهان بدون تبعیض



جهان معلول ساز

از جهانی سخن

می‌گوید که در آن

معلولیت امری

فرهنگی و نه واقعی

است؛ در این جهان که

معلولیت، ناتوانی‌ها و

کم‌توانی‌های جسمی

و ذهنی بیش از آن‌که

در کسانی بروز و ظهور

یافته باشند در ذهنیت

جمعی جوامع

وجود دارند

زینب آزاد

روزنامه‌نگار

🔗 «جهان معلول ساز» کتابی است که

من آن را از نویسنده‌اش هدیه گرفتم؛

نویسنده‌ای که دغدغه‌اش درباره

جهان معلولیت، دغدغه‌ای با حفظ

فاصله و از گوشه‌ای امن نبود و نام و

وجودی واقعی داشت؛ «امیرعلی».

نام کامل کتاب «جهان معلول ساز» درباره اخلاق معلولیت است و نعیمه پورمحمدی، استاد فلسفه دانشگاه ادیان و مذاهب قم، آن را نگاشته است. کتاب را انتشارات توانمندان وایسته به دفتر فرهنگ معلولان منتشر کرده است. مجموع کسانی که در انتشار این کتاب همکاری کرده‌اند، از نگاه من، نشان‌دهنده مقدمه‌ای برای خواندن کتابی است که از امری بسیار محسوس و ملموس و شایسته توجه سخن خواهد گفت؛ از آن‌رو که انتشارات کتاب با موضوع بیگانه نیست و نویسنده نیز مادری است که سال‌ها با امر معلولیت (!) فرزندش دست به گریبان است.

عنوان کتاب و انتخاب ترکیب کلمات، به خوبی محتوای کتاب را می‌رساند. جهان معلول ساز از جهانی سخن می‌گوید که در

آن معلولیت امری فرهنگی و نه واقعی است؛ در این جهان که معلولیت، ناتوانی‌ها و کم‌توانی‌های جسمی و ذهنی بیش از آن‌که در کسانی بروز و ظهور یافته باشند در ذهنیت جمعی جوامع وجود دارند. نویسنده در آغاز سخن با بیان اهمیت دانستن و نزدیک دانستن امر معلولیت به همه ما، به خوبی خواننده را برای ادامه مطالعه کتاب برمی‌انگیزاند: «حتی اگر نه معلول باشیم و نه فرزندی یا خویشاوند/ دوست/ همکار معلول داشته باشیم، باز لازم است در ارتباط با معلولیت آگاهی پیدا کنیم. نه فقط برای این‌که با معلولان در يك اجتماع زندگی می‌کنیم

و این مواجهه به درک و شناخت نیاز دارد، بلکه به این خاطر که درک و آگاهی ما از ذهن و بدن خودمان عموماً فقط شامل تجربه‌های «سلامتی، توانایی، خوشی و لذت» است. حال آن‌که لازم است آگاهی و بینشی از «ضعف ذهن و بدن» هم به دست آوریم... يك چیز هست که ناگزیر در زندگی همه ما پیش می‌آید و آن «سالخورگی» است...»

با این مقدمه نویسنده می‌توانیم به جهانی نظر کنیم که پیرامون ماست، پرتعداد و پرتکرار و بالقوه است و ما عموماً آن را نادیده می‌گیریم یا حتی بیگانه و غیر می‌پنداریم و این بیگانه‌پنداری یا به تعبیر نویسنده سالم‌سالاری در واقع همان جهان معلول ساز را رقم می‌زند که افرادی را طرد می‌کند، نادیده می‌انگارد، زندگی و حضور در جامعه را برایشان ناخوشایند یا ناممکن می‌کند و ضمناً به دامنه تعریف‌اتش از سلامتی می‌افزاید و دایره‌ای تنگ از موجودات سالم، هوشمند و توانمند برمی‌سازد و مدام این دایره را غریبال می‌کند تا مبادا کسی با تفاوت‌های نامطلوب (!) وارد این دایره شود و همچون سایرین از مواهب جهانی بهره‌مند شود که به صورت پیش‌فرض چنین خط‌کشی‌هایی ندارد یا می‌تواند نداشته باشد. چنین جهانی از ما می‌خواهد همیشه سالم، کارا، باهوش و توانا باشیم و اگر به هر دلیلی دچار کاستی‌هایی در این امور هستیم یا شدیم باید از چرخه خارج شویم تا مرگ فرابرسد و جهان را از بار ما سبک کند؛ آنگونه که با بی‌رحمی درباره سالمندان و کسانی با توانایی‌های متفاوت برخورد می‌کند و آنان را پس می‌زند.

این کتاب ما را با زمینه‌های فکری، فرهنگی و اجتماعی چنین جهانی - که ما ساخته‌ایم - آشنا می‌کند و در نهایت منظر تازه‌ای می‌گشاید با عنوان اخلاق معلولیت که می‌کوشد جهان را جایی برای همه و بدون دسته‌بندی‌های تبعیض‌آمیز معرفی کند و به مخاطبش زیستی را بیاموزد که شاید در ساختن چنین جهانی یاری‌دهنده باشد.

«تصویر روی جلد تصویر امیرعلی است که پیش از تولد از بیماری‌اش مطلع شدم و امروز خوشحالم که حق زندگی را از او نگرفتم... با خوشبختی زندگی کند اگر جهان سالم‌سالار و معلول‌سازی که ما ساخته‌ایم بگذارد».

